

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که در این تنبیه اخیر بود راجع به این بود که استصحاب جاری می شود با شک در بقای آن شیء و لکن لازم نیست شک به معنای مصطلح متعارف که تساوی الطرفین باشد بلکه ظن غیر معتبر هم حکم شک را دارد. اگر ظن غیر معتبر هم داشت آن جا باز هم استصحاب می کنیم. راجع به این مطلب عرض کردیم در کلمات اصحاب ما آمده و متعرض شدند و توضیحات کیفیت بحث گذشت. ما اضافه بر این راه هایی که آقایان رفته بودند عرض کردیم به این روایت مسعده هم شاید بشود تمسک کرد که روایت مسعده را خواندیم و به این نتیجه رسیدیم که مراد از روایت مسعده اگر شما بر طبق یک اماره یا اصل محرزی، اصل معتبری شما حکم کردید بعد شک شد آن حکم ادامه پیدا می کند، آن حلیت می ماند تا یقین به حرمت یا بینه. آن غایت یکی علم است یکی استبانه است او تقوم به البینه.

پس شامل صورت شک و تساوی و ظن غیر معتبر شامل هر دو می شود. عرض شد این ممکن است گفته بشود، عرض کردیم در کلمات اصحاب ما این نیامده، آن چه که در کلمات مشهور آمده حدیث را حمل کردند بر اصاله الحل که یک اصل غیر محرز هم هست و اثبات این معنا از استصحاب یک اصل محرز است خیلی خلاف قاعده است، مشهور حمل بر آن کردند و عرض کردیم ممکن است بگوییم این روایت حالا اضافه بر این نکته ناظر باشد به قاعده مقتضی و مانع که از مرحوم آقای شیخ هادی تهرانی نقل کردیم. ایشان اصولا در باب استصحاب این معنا را قبول کردند یعنی این معنا به نظر ایشان هم عقلائی است و هم از روایات در آمد. آن وقت این معنایی که مقتضی و مانع است البته ایشان در ذیل حدیث نگفتند من دارم عرض میکنم یعنی ذیل حدیث ایشان مراجعه نکردم، مهجة پیش من بود مراجعه نکردم لکن روی مبنا عرض میکنم.

.....

عرض کنم حضور با سعادتان که این مبنا مبنی بر این است که امثال قاعده مقتضی مانع اگر ثابت شد چون کرارا عرض کردیم که خود این مطلب ثابت نشده، اگر ثابت شد شامل مانحن فیه بشود. توضیحش این است که قاعده مقتضی مانع جایی است که انسان یقین دارد سبب را انجام داده شک در مانع یا رافع آن بیاید مثلاً یقین دارد وضو گرفته، این را خب می داند ولی نمی داند حدیثی صادر شد یا نه؟ خوابید یا نه؟ حدیثی صادر شد؟ این جا می گویند بنا بگذارد آثار همان وضو و طهارت را بار بکند، این مراد از شک مقتضی و مانع است. در ما نحن فیه این نیست، در مانحن فیه بینه یا اصل عملی اقامه شد که مثلاً این ملک این آقااست شما بخريد نه این که سبب ملک آمد. علم به ملکیت آمد، آن وقت طبق این روایت اگر درست باشد امام می فرماید طبق علم خودت عمل بکن تا یقین به خلاف بیاید یا بینه بیاید پس بنابراین باید بگوییم قاعده مقتضی مانع اگر بخواهد این قاعده هم در جایی می گیرد که امر واقعی باشد و هم در جایی که امر ادراکی و علمی باشد یعنی اگر شما علم به سبب هم پیدا کردید علم پیدا کردید مثلاً حالا فرض کنید یک کسی آلتزایمر گرفته می گویند یک ساعت قبل، نیم ساعت قبل شما یقیناً وضو گرفتید. خودش یادش نمی آید، می گوید یقیناً وضو گرفتید پس این جا علم به وضو پیدا می کند. بگوییم آثار وضو بار می شود تا علم به خلاف بیاید. پس می بینیم قاعده مقتضی مانع هم در صورت تحقق سبب یا مقتضی جاری می شود هم در صورت ادراک آن به یک نحو معتبری، اگر ادراک سبب کرد آن هم این قاعده. این هم البته دلیل می خواهد همان قاعده اصلیش همین الحاقش هر دو دلیل می خواهد.

این غایت ما میمکن آن یقال، یا استصحاب یا این یکی، بالاخره یکی از این دو تا و اصالة الحل نیست اما این خیلی مشکل است چون در متن روایت کل شیء لک حلال آمده، بگوییم مراد از حلال یعنی طبق همان بینه، اماره یا طبق همان اصل محرز عمل بکند مثلاً استصحاب، قاعده ید. چون در قاعده ید هم دو احتمال است این که اصل محرز باشد یا اماره باشد. شما طبق این اماره یا اصل عملی، اصل محرز عمل بکن تا یقین پیدا بکنی که دست ایشان دست غضب است و إلا تو همان طور اصالة الید را، قاعده ید را جاری بکن. این احتمال خب احتمالش هست این مطلبی که عرض کردیم اما این که مثلاً شما طبق قاعده حکم بکنید این ملکش است، این ملکش است یعنی حلال. حتی تعرف أنه حرام که ملکش نیست، حرام یعنی ملکش نیست، خب این! یا مثلاً در جایی که استصحاب حرمت

یک عملی، سابق حرام بوده حالا هم حرام است بگوییم کل شیء لک حلال یعنی طبق آن حرمت. حلال یعنی طبق آن حرمت. حتی تعرف الحرام منه بعینه، تا این که بدانید حرمت نیست. این تعریف حرام است، انصافا حمل روایت بر این معنا بسیار بعید است، بسیار بعید است. اگر توش حلیت و حرمت نبود بله اما توش چون حلیت و حرمت آمده این که بگوییم مراد یک استصحاب است یا قاعده بینه است یا اماره است خب ممکن است اماره یا قاعده استصحاب مثبت حرمت باشند. آن وقت بگوییم شما هنوز عمل بکن به این قاعده یا مثلا به این استصحاب تا یقین به خلاف پیدا بکنی خیلی عجیب است. اراده چنین معنایی طبق حالت سابقه تا یقین پیدا بکنی که اسمش حرام است، این خیلی امر بعید و بدیعی است، امر عجیبی است که استظهارش از این معنا بسیار بسیار بعید است و لذا به ذهن می آید ابتدائا که حدیث واقعا مشکل داشته باشد یعنی جمع کردن بین صدر حدیث و مثال هایی که آمده و ذیل حدیث که چه باشد و مفاد جدیدش چه باشد خالی از اشکال نیست. عرض کردم دیگران جواب های دیگری را دادند مثلا مرحوم آقاضیا می گوید کل شیء لک حلال، حلیت مرادش اعم است چه مستند بشود به قاعده حل، اصالة الحل و چه مستند بشود به قاعده ید. این کل شیء لک حلال. حلیت مرادش حلیت ظاهری است، حالا حلیت ظاهری از قاعده ید باشد یا از اصالة الید باشد یا از خود اصالة الحل باشد. حل ظاهری که اعم است تا با آن مثال ها جور در بیاید، این هم همیشه کاری کرد.

پرسش: بقیه عقلا غیر از ما هم این سه تا مثال را دارند، آن ها چکار می کنند؟ استصحاب که نمی کنند، قاعده مقتضی و مانع هم نیست.

آیت الله مددی: آن ها که هست، این مطلب اجمالا عقلانی است بحث نیست، این تعبیر را جمع کردن مشکل آمده.

پرسش: در این سه تا مثال چه کاری را عقلا انجام می دهند؟ وقتی یک خریدی می کنند

آیت الله مددی: می کنند به قاعده ید نه به اصالة الاباحة. خب ما هم که قبول داریم.

پرسش: این قاعده بهشان اجازه داد بقیه احکام را اجازه می دهد؟

آیت الله مددی: اولاً به قاعده ید این اصالة المحرز است، اصالة الاباحه ای که اینجاست اصل غیر محرز است. جایی که اصل محرز جاری می شود اهلولا غیر محرز جاری نمی شود. اصولاً اصول محرز چون تنقیح موضوع می کنند نوبت به غیر محرز نمی رسد.

وقتی می گوید ملکش دیگه نه این که حلال است، چه می خواهد بگوید حلال است؟ ملکش است دیگه

پرسش: پس در واقع حلال است چون بحث این است که حلال است یعنی کارت را انجام بده، عبدی هست حلال است دستور را بده،

حلال نه منظور یعنی تصرف در آن مشکل ندارد. آن سه تا مثال فکر می کنم معنا را روشن می کند

آیت الله مددی: خب می گویم آن سه تا مثال به اصالة الحل نیست مگر بگوییم اصالة الحل این جا مراد مثل آقاضیا حل ظاهری.

آقاضیا می گوید حل ظاهری ولو مفاد استصحاب باشد

پرسش: حکم ظاهری و این ها بحث های قانونی است که بعداً کردند. من می گویم حضرت به یک عرب جاهلی گفته حل است حل

یعنی حلال است تصرف در آن

آیت الله مددی: آخه این جا فرضش این است که سابقاً اعتماد کرده. آن اماره و بینه ممکن است حرمت توش باشد. می خواهد بگوید

به همان حرمت بمان. کل شیء لک حلال

پرسش: در مثال ما برعکس این است که می فرماید

آیت الله مددی: اشکال ندارد مثال ها برعکس است لکن اگر این جور بفهمیم خب نتیجه اش این است.

لذا یا باید بگوییم یُرَد علمها إلی اهلها، خدا رحمت کند مرحوم آقای بجنوردی استاد ما نقل می کرد از مرحوم حاجی فاضل، ایشان هم

فاضل است خب. به قول خود آقای بجنوردی هم معقولا و منقولا، فقها و اصولتا و فلسفتا جز ارکان فلسفه در حوزه خراسان بود قبل از

این حرکت آقای اصفهانی و تفکیک به قول آقایان. غرض مرحوم آقا بزرگ حکیم بود حاجی فاضل. می گفت آقای حاجی فاضل می

گفت که ما عده ای روایات در عقائد داریم که این ها را باید در اتاق بیندازیم درش را گل بگیریم بقیه الله بیاید حل بکند، برای ما

شرح بدهند. سر در نمی آوریم. ظاهرا اختصاص به روایات عقائد ندارد مثل این روایت هم همین طور است یعنی واقعا اگر بخواهیم

یک شرح واقعی روایت فقهی را پیدا بکنیم باید منتظر بقیة الله بشویم تا شرح بدهند.

به هر حال این مشکل چه قاعده استصحاب بخواهیم در بیاوریم. اصالة الحل آن مشکل را دارد، اصالة استصحاب این مشکل را دارد،

قاعده مقتضی مانع حالا برای این که این قاعده را تعمیم بدهیم آن هم باز این مشکل را دارد لذا احتمال حالا یک راه دیگری غیر از

این وجوهی که آقاضیا و دیگران گفتند یک راه دیگری به ذهن برسد و آن این باشد که بگوییم مفاد روایت در جایی که اصل محرز

یا اماره ای باشد لکن ترخیصی باشد نه مطلقا، نه مثلا سابقا حرام بوده استصحاب حرمت بکنیم. ترخیصی باشد که یعنی حلال است

شما تصرف می کنید، اگر شک شد، اگر تردید پیدا شد به این شک اعتنا نکن. مادام اصل سبب را روی قاعده شرعی، روی اماره،

روی اصل محرز انجام دادی انجام بده تا یک یقین یا یک بینة ای بیاید بگوید آن قاعده اشتباه بود، آن اماره اشتباه بود. جای جریان

استصحاب نبود، جای جریان قاعده ید نبود. درست است قاعده ید جای خودش است. ببینید در مرحله استمرار نیست، اگر در مرحله

استمرار بود این با استصحاب می ساخت. این در مرحله اصلش است، شما رفتید از بازار طبق اصالة الید یک لباس خریدید، بعد از دو

روز یکی به شما می گوید این دزدی بود به تو فروخت. امام می خواهد بگوید به این اعتنا نکن چون به اصالة الید اعتماد کردی، این

اصالة الید همچنان که خریدی هنوز به درد تو می خورد تا یقین پیدا بکنی ید این عدوانی بوده. مراد این است پس این مطلق اصل

محرز نیست. مطلق اماره و بینة هم نیست. این را بگذاریم در جاهای ترخیصی. این کل شیء لک حلال به این معنا، حتی تعرف الحرام

پس این را بگذاریم در جاهای ترخیصی. اگر در جای ترخیصی به اصطلاح معروف بینة ای بود، اماره ای بود یا یک اصل محرز بود

و شما طبق آن اصل محرز عمل کردید اگر بعد هم شک شد همان اصل محرز برای موارد شک بعدی هم به درد می خورد. تا یک

یقین بیاید که این اصل شما باطل بوده یا این اماره شما باطل بوده.

شما رفتید بازار لباسی خریدید به قاعده ید. الان یک کسی به شما می گوید یا دو نفر می گوید و هنوز راه شرعی ثابت نیست، می

گویند نه آقا این دزدی بوده، امام می فرمایند عمل نکن، چطور شما سابقا به قاعده ید عمل کردی هنوز هم روی قاعده ید جریان

.....

بکن، شبیه همان قاعده مقتضی و مانع. هنوز هم جریان بکن تا یقین یا بینه به خلاف پیدا بشود. اگر این جور معنا کردید آن وقت این اصالة الحل معنا دارد، حل یعنی همان ترخیصی، حرمت یعنی خلاف آن ترخیص. درست هم هست، آن وقت نتیجه اش چه می شود؟ اگر این جور معنا کردیم اگر کسی آمد شبیه کرد تو هنوز عمل بکن حتی تعرف الحرام. اگر گفت عمل بکن می شود اصالة الحل غیر محرز، چون عرض کردیم هر اصلی که مفادش فقط عمل باشد می شود غیر محرز. هر اصلی که مفادش تنقیح موضوع باشد می شود محرز. پس مورد روایت اگر در موردی شما یکی از اصول محرز یا یکی از امارات آمد و اثبات یک حکم ترخیصی کرد گفت ملک آقاست، ترخیصی می توانی بخری و شما خریدی، بعد آمدند به شما شبیه کردند شما به آن اعتنا نکن و عمل بکن همچنین و لعله سرقة، تو گوش نکن، آن لباس را بپوش. ببین اگر مفادش این باشد لباس را بپوش این اصالة الحل می شود به مستوای اصل غیر محرز. یعنی تو همین جور عمل بکن.

پرسش: یعنی مفادش این است که محرز باشد

آیت الله مددی: آهان. اگر مفادش شبیه این، اگر شما وقتی که در بازار رفتید و با قاعده ید این لباس را خریدید بعد از دو روز شک شد هنوز هم قاعده ید را جاری بکن، اگر گفت هنوز هم قاعده ید را جاری بکن می شود اصل محرز. هنوز هم ملک است. ببینید! دقت کردید؟ آیا مفاد روایت؟ روشن شد مطلب چیست؟ پس شما طبق یک اصل محرز یا یک بینه ای مثلا کسی گفت این آقا ملک آقاست این بینه، شما خریدید، بعد به شما یکی دیگه آمد گفت این دزدی است، دو احتمال در مثل این روایت هست:

یک: بگویند تو عمل بکن، تا حالا می پوشیدی باز هم بپوش، می پوشیدی بپوش. اگر این باشد می شود اصل غیر محرز. اگر مفاد روایت این باشد چطور در وقت خریدن قاعده ید جاری کردی، الان هم قاعده ید جاری بکن. این آقا گفت ملکش نیست قاعده ید جاری بکن. اگر مفاد روایت این باشد که شما قاعده ید را جاری بکنید این اصل محرز می شود لکن من فکر می کنم مفاد روایت غیر محرز است. البته اصحاب که مطلقا غیر محرز فهمیدند، این فهم ما هم، اصحاب مطلقا فهمیدند این روایت ناظر به اصالة الحل، اصالة الاباحة به عنوان اصل غیر محرز است.

پرسش: فروش جائز نیست چون حلیت احراز نشده

آیت الله مددی: نه دیگه قبلا می توانست الان هم می تواند

پرسش: پس فرق بین محرز بودن و غیر محرز بودن چیست؟

آیت الله مددی: محرز یک مقداری توسعه بیشتری می دهد چون موضوع را احراز می کند

پرسش: مثلا بفروشد؟ چکار بکند؟ می تواند بفروشد یا اجاره بدهد؟

آیت الله مددی: مسائلی مثل این که فرض کنید مثلا به این که اگر خیار داشته باشد خیار ساقط بشود این ها در غیر محرزش مشکل است، با اصالة الحل مشکل است.

دقت فرمودید؟ آن وقت اگر این معنا شد معنا منسجم می شود مشکل ندارد اما این به درد استصحاب نمی خورد چون مفادش اصل غیر محرز است که ربطی به استصحاب که اصل محرز است ندارد. یک چیزی شبیه قاعده مقتضی مانع، شبیه آن است و إلا حقیقتا آن هم نیست.

پس بنابراین این که این روایت را به استصحاب بزنیم و این نتیجه گیری را بکنیم انصافا خیلی مشکل است. به ذهن من می آید شاید معنای روایت بالاخره این باشد که اگر شما اعتماد کردید بر یک قاعده ای و یک کاری را کردید بعد برایتان تردید پیدا شد و شک پیدا شد ادامه بدهید. به نظرم مرادش این است. تا شما یقین پیدا بکنید یا بینه معتبر بیاید که آن قاعده ید اشتباه بود، آن اماره اشتباه بود، آن استصحاب اشتباه بود، آن قاعده اقرار اشتباه بود، تا نیامده شما. ببینید تعبیر من را، خیلی به تعبیر دقت بکنید. ادامه بدهید، ادامه بدهید طبق همان مفاد اصل یا مودای اماره. ادامه بدهید. این ادامه دادن می شود اصل غیر محرز، ربطی هم به استصحاب ندارد، ربطی هم به قاعده مقتضی مانع ندارد. امام می فرمایند که اشکال ندارد شما همچنان که اقدام کردید با قاعده ید بر خریدن همین طور این را ادامه بدهید تا یقین پیدا بکنید قاعده ید درست نبوده. و لذا این از قبیل شک ساری است، یک چیزی شبیه شک ساری است،

اعتنا به شکت نکن. این در باب استصحاب هم گفته شده که اگر شما یقین به یک چیزی پیدا کردید طبق آن یقین ادامه بدهید تا آن یقین از بین برود. نه این که توسعه یقین. ادامه عملی.

این از آن چه که ما الان، یا بالاخره باید در یک اتاقی بگذاریم درش را ببندیم تا حضرت مهدسی سلام الله علیه توضیح معنایش را بدهند. چون این الان هم صدر روایت و هم وسط که امثله است و هم ذیلش مخصوصا صدر و وسط، این انسجام این ها خیلی مشکل شده. انسجام این روایت خیلی مشکل شده

پس بنابراین انصافش این است که از این روایت به این مقدار نمی شود انجام داد. شبیه چیزی شبیه قاعده مقتضی مانع است و شاید هم مفادش این باشد که اصول ترخیصی یا اماره ای که می آید همچنان که اثبات می کند ادامه را هم توش دارد. همچنان که در اول قاعده هید ملک است، شما چرا قاعده ید جاری می کنید؟ شک دارید. چطور قاعده ملک. دو روز دیگه هم شک کردید باز همان قاعده ملک است، باز ید اماره ملک است

پرسش: این در قانون همه کشور ها هست اگر یک چیزی را خریدی اصلا دیگه جای شک نیست، هیچ آدم عاقلی شک نمی کند که آیت الله مددی: شک که چرا خب می کند. یکی آمد گفت این دزدی بوده، دو نفر آمدند گفتند بینه نبود.

پرسش: مبهم ۲۰

آیت الله مددی: ببینید این مورد، قوانین پلیسی و دادگاه پسند یک بحث است و این هم یک بحث است، یک بحث وظیفه فردی است، قوانین عادتا در وظیفه فردی کار نمی کنند.

پرسش: اصلا معنا ندارد

آیت الله مددی: این اصالة الحل هم در این جا ظاهرا طبق مثالها در موضوعات خارجی است. من مفصل توضیح دادم حالا حال تکرارش را نداریم، خسته هم هستم که ما اصالة الحل در شبهات حکمیه نداریم، این معروف شده اما نداریم. بله قاعده حل جاری می شود یعنی مستفاد از مجموعه خلق لکم ما فی الارض جمیعا، عرض کردیم مرحوم نائینی چند جا دارد اُحِلَّ لکم ما فی الارض جمیعا.

.....
همچنین آیه ای هم در قرآن نداریم، لَقَوْلُهُ تَعَالَى اٰحِلْ لَكُمْ مَّا فِی الْاَرْضِ جَمِیْعًا، اگر این بود قاعده حل در می آورد دیگر، احتیاج به این بحث نداشت. خلق لكم ما فی الارض. بلکه از لكم اباحه در آوردند اما نه از احل لكم، این هم از آن مواردی است که در کتب اصول ما متاسفانه آمده و چنین آیه ای در قرآن نیست.

علی ای حال کیف ما کان و توضیحاتش در محل خودش که قاعده حل ثابت است، دیگر نوبت به اصالة الحل نمی رسد، اگر قاعده حل ثابت شد نوبت به اصالة الحل در شبهات حکمیه نمی رسد، در شبهات موضوعیه دارد لکن تمام روایاتش نق نق سندی دارد، حالا یک روایتش مال عدالله ابن سنان نق نق سندیش کمتر است اما شبهه حذف دارد، شبهه تحریف دارد که دیگر حالا نمی خواهیم وارد بحثش بشویم چون در بحث برائت به مناسبتی روایاتش را خواندیم و مفصل بحث کردیم. همین روایت هم شبهه مسعدة ابن صدقة دارد که ثقة نباشد و توضیحش ثابت نشود، نه این که ثقة نباشد توثیقش ثابت نشده بود.

علی ای حال کیف ما کان روایت اصالة الحل در شبهات حکمیه نداریم، این چیزی که مثل این است در شبهات موضوعیه است. اصالة الحل، البته آقایان تمسک کردند اما به نظر ما روشن نیست. اصالة الحل در شبهات موضوعیه داریم مثل همین روایت مسعدة لکن یکی از این ها باشد که سندش تقریبا شبیه متفق علیه بین رجالیین باشد نداریم. البته خب می دانید خیلی از فقهای ما معتقد به این مبانی رجالی نیستند، می گوید حدیث سند نداشته باشد، تلقی اصحاب به قبول شده این برای ما کافی است.

علی ای حال کیف ما کان این هم راجع به این قسمت.

حالا به قسمت دوم برویم یعنی قسمتی که ما متعرض شدیم. حالا برویم سر بحثی را که مرحوم نائینی فرمودند. یک مقداری هم از عبارات ایشان بخوانیم. البته اشاره، همه عبارت ایشان معنا ندارد اما یک مقدارش را متعرض بشویم:

ایشان در تنبیه چهاردهم که آخرین تنبیه این مسئله هست می فرماید:

المراد من "الشک" الذي اخذ موضوعا في باب الأصول العملية و موردا في باب الامارات ليس خصوص ما تساوى طرفاه، بل يشمل الظن بالخلاف فضلا عن الظن بالوفاق، فالمراد من "الشک" في قوله (ع): "لا تنقض اليقين بالشک" هو خلاف اليقين؛ لأنه من أحد معانيه - كما هو المحكى عن الصحاح

از صحاح نقل شده، البته من الان عبارت صحاح در ذهنم نیست که شک یعنی خلاف یقین

ببینید در کتب اصحاب الان چون این اصطلاح شده که اگر در مرحله ادراکتان نسبت به واقع تساوی طرفین است این را اصطلاحا شک می گویند تساوی طرفین را.

اگر یک طرف راجح بود اصطلاحا ظن می گویند، اگر به حدی رسید که یا احتمال طرف آخر یا نیست یا جدا موهوم است یا وثوق نفس هست یا آن احتمال وضوح هست این را علم می گویند، البته علم و قطع را آن جایی گفتند که صد در صد باشد احتمال خلاف نباشد. آن جایی که احتمال خلاف هست اما خودش خیلی واضح است آن جا را اصلا ما علم عرفی می گوئیم، اصطلاح من است. آن جایی که شاید به لحاظ ادراکی صد در صد نیست اما نفس انسان وثوق دارد، اطمینان دارد، آرامش دارد. قبول می کند

إنما المومنون الذين آمنوا و لم يرتابوا. ریب پیدا نمی شود. ریبی برایش پیدا نمی شود این را اصطلاحا بهش می گوئیم اطمینان لذا این حقیر صاحب التقصیر سه تا معنا را عرض کردیم. این که آقایان گفتند حجیت ذاتی است که ما قبول نکردیم گفتیم حجیتش عقلایی است این سه تاست، یکی قطع است، یکی علم عرفی است و یکی هم وثوق و اطمینان است اگر نفس فقیه و مجتهد به آن وثوق داشته باشد، در موضوعات خارجی مکلف به آن وثوق و اطمینان پیدا کرد، این راجع به این بحث.

آن وقت این ها آمدند گفتند این اصطلاح شک که به معنای تساوی طرفین است یک اصطلاحی است و إلا در روایات شک به معنای مطلق غیر یقین است و لو ظن هفتاد درصد باشد لکن به شرطی که معتبر نشده باشد یعنی دلیل بر اعتبارش نباشد. ظن غیر معتبر هم حکم شک دارد. من سابقا اگر یاد مبارکتان باشد عرض کردم چون این الفاظ گفت که وضع شدند غالبا برای معانی محسوس، انتقال از معانی محسوس به معانی معقول یک امر متعارفی بوده که از معنای محسوس یک معنای معقولی را اراده کردند. عرض

.....

کردیم علم و ماده علم شاید خیلی واضح نباشد لکن با سائر نکاتی که در آن سابقا عرض کردیم معلوم می شود که ماده علم توش مراد این است که روشن بشود. مثل همین عین و لام و میم مخالفتا لمع، می گویند این لمعان دارد مثل برق می زند، همچنین روشن می کند. این را می گویند. بعید هم نیست که اصولا در ماده علم در لغت عربی عمل هم همین طور است. چون ببینید می گویند در لغت عرب بین عین و میم و لام یک رابطه ای است، به هر شکلی می خواهد باشد. این هم امروزه در مباحث فقه اللغة خیلی کار می کنند، هرمنوتیک و فقه اللغة و مباحثی است که الان مرح است و عرض کردم کرارا و مرارا اولین کسی که ما در دنیای اسلام داریم ابن جنی است، در خصائص نوشته. به مناسبت کلم، کلم و ملک اشتقاق را آورده. غرض تازه نیست، بیش از هزار سال است در دنیای اسلام مطرح شده لکن حالا آمدند یک مقداری شکل و شمائل دیگه بهش دادند و یکمی هم به اصطلاح برچسب غربی و تحقیق و علم و از این حرف ها هم بگذارید یکمی جذابش بکنید.

علی ای حال کیف ما کان لکن اصل مطلب درست است، حالا من وارد تحلیل لغوی و زبان شناختیش نمی شوم لکن اصل مطلب درست است. این مسئله علم.

مسئله قطع هم چون جدا کردن است، چون منشا می شود که آن چه که مطلوب است با غیر مطلوب مثلا این جدا می کند این قسمت نان خوب است، این قسمت نان بد است. این قطع به خاطر این که حق و باطل را جدا می کند از هم. اسم را قطع گذاشتند. اطمینان هم از طمانینه و سکون نفس است. گاهی ممکن است نفس انسان به یک مطلب سکون دارد ولو درجات ادراکش خیلی بالا نیست مثلا هفتاد درصد است. فردوسی یک شعری دارد: درست این سخن که گفت پیغمبر است و من شهر علمم علی یعنی کانما سخن حضرت در گوش من هنوز هست، این به اصطلاح یک مرحله یعنی به اصطلاح مال طمانینه است.

علم عرفی را هم که عرض کردیم. این مال این سه تا.

مسئله ظن در لغت عرب گفته شده با ضن در قرآن این آمده، این هم آمده. و ما هو بضنین. آنجا با ضاد است، إن بعض الظن اثم با ظا است، هر دو در قرآن استعمال شده و بین این دو تا فرق گذاشتند. عرض کردم از قدمای اصحاب ما، ما یعنی معتزله، حالا نسبت به

شیعه هم داده شده. صاحب ابن عباد کتابی دارد، چاپ شده، نمی دانم حالا هست یا نه، دو مرتبه تحقیقش کردند یا نکردند. پنجاه سال پیش، چهل و هفت هشت سال پیش در نجف یکی از آقایان عراقی ها چاپ کرده بود به اسم الفرق بین ظا و ضاد. انصافش من عرض کردم گفته شده فرق هم گذاشتند ولی خیلی همچین برای من روشن نیست، به لحاظ صوتی و به لحاظ این که لغت را از راه تشخیص صوتی تشخیص بدهیم فکر نمی کنم خیلی روشن باشد.

به هر حال هر دو به معنای ضیق اند، هم با اخت الصاد و هم با اخت الطا. هر دو به معنای ضیق اند. اصولا ریشه این کلمه به معنای ضیق است و عرض کردیم این که ظن در ادراک بکار برده شده آن چه که در کتب منطقی بعد ها آمد بیشتر ضیق را به لحاظ خود ادراک دید مثل فرض کنید بنده که بدون عینک خط را درست نمی بینم، عینک می زنم که خط را ببینم. ظن را بیشتر به خود ادراک زدند یعنی ادراکی که ناقص است و لذا به تعبیر آقایان احتیاج به تتمیم دارد، احتیاج به تکمیل دارد. این آن چه که در اصطلاح آمد که ضیق را به آن زدند.

اما عرض کردیم با تامل در اصطلاحات قرآنی کلمه ظن، ضیق فقط در خود ادراک نیست. اگر آن ادراک شما ولو یقینی باشد یعنی کاملا واضح باشد و هیچ شبهه هم نداریم اما وقتی به مصدر آن ادراک و به دلیل او مراجعه بکنید می بینید این دلیل قاصر است و آن هم در قرآن ظنی است، إن هم إلا یظنون. ما انزل الله بها من سلطان، بد نیست روی این یکمی فکر بکنیم. در کتب منطق وقتی ترجمه شد کلمه حجت را آوردند در صورتی که در خود قرآن کلمه سلطان هست. خیلی به نظرم شاید کلمه سلطان لطیف تر باشد، دیگه وارد بحث های علم و حقیقت علم نشویم که الان از محل کلام خارج می شود.

پس بنابراین، البته این یکی در قرآن بیشتر مراد نظر است، یعنی در قرآن مورد نظر نیست که ادراک شما نود درصد است، هشتاد درصد است، هفتاد درصد است، آن زیر بنایش را نگاه بکنید. قال إنا وجدنا آباءنا علی هذا، پدرانمان. خیلی خب، او لو کان آبائهم لا یعقلون، ممکن است پدرانشان گیج بودند. چیزی سرشان نمی شود، نادان بودن، احمق بودند، ما انزل الله بها من سلطان. آن سلطان را حساب بکنید. در قرآن می گوید ادراکاتی که این ها دارد حالا کار به خود ادراکش نداریم، ممکن است، اصولا می دانید عوام

ادراکش غالبا یقینی است. چند تا هم یقین دارد نه یکی. عوام خیلی زود یقین پیدا می کنند. ما که درس می خوانیم بیشتر اولش این یقین های ما خراب می شود، حالت عوامی از ما گرفته می شود و تشکیکات زیاد می شود. به هر حال آن وقت اشکال سر آن نیست که شما درجه ادراک چقدر است، اشکال این است که زیر بنای این ادراک چیست؟ مبنای این ادراک چیست؟ سلطان این ادراک چیست؟ آنی که شما را به این ادراک رسانده چیست و لذا ما کرارا عرض کردیم از مجموع تعابیر قرآنی این دومی بیشتر در می آید، اولی هم هست اما دومی بیشتر پس ظن یعنی ضیق، یعنی تنگنا، یعنی فراخی نیست، یک جایی است که تنگنا قرار دارد. این یا به لحاظ خود ادراک ضیق دارد مثل رویتش ضیق دارد درست نمی بیند، عینک می زند، تقویت می کند. یا اگر ادراکش مثلا صد در صد است این ادراک زیر بنا ندارد. یک چیزی تو کله اش صد در صد آمده. تو کله اش آمده اما این ربطی به خارج ندارد. این هی إلا اسماء سمیتوها أنتم و آبائکم ما انزل الله بها من سلطان. این ها هیچی ندارد یعنی ریشه ندارد، زیر بنا ندارد. یا ممکن است یک مطلبی زیر بنا داشته باشد مال پنجاه سال است، مال چهل سال است، مال شصت سال است، مال هفتاد سال است، اصولا زیر بنا ندارد و همچنین مطالب علمی و مطالب فلسفی و دیگران

پس بنابراین کلمه ظن هم روشن شد ان شا الله تعالی به معنای ضیق است لکن احساس من این است که در قرآن ضیق را به لحاظ مینا محل تامل قرار داده است. نیامده به لحاظ خود ادراک و درجه ادراک را نگاه بکند، آن خیلی برایش مهم نبود، از چه راهی برای تو پیدا شد؟ با چه حسابی پیدا شد، آن را باید کار کرد. اینی که در ذهن تو آمده رابطه اش با واقع چیست؟ قل هاتوا برهانکم إن كنتم صادقین. صادقین یعنی آن صورت ادراکی تو مطابق با واقع است، این یعنی صادق پس مهم این است که شما آن صورت ادراکی را بدهید با واقع تطابق پیدا بکند، این برهان می خواهد، هاتوا برهانکم، سلطان می خواهد، برهان می خواهد. این هم راجع به کلمه ظن پس این که ظن به این معنا که ادراک ناقص باشد نیست، عرض کردم این یک اصطلاح است که در فلسفه و منطق آمده این ربطی به روایات و آیات ندارد.

یک کلمه دیگر هم که این جا محل کلام آقایان است کلمه شک است. شک در خود اصل لغت شُکَّ ثَبَّاهُ وقتی که انسان در این باغچه یا خیابان های قدیم که همه الان آسفالت شده رد می شد یک خاری چیزی به لباسش می چسبید، این را اصطلاحاً شُکَّت می گفتند، شک شد. شک به معنای مثل خاری چیزی به لباس انسان بچسبید، این را صطلاحاً شک می گویند. در همین روایت معروف که نزدیک ایام شهادت امام مجتبی سلام الله علیه است و جنازه قد شُکَّت بالسهم اکوانه، شُکَّت یعنی همان تیربارانی که آن مردک خبیث کرد این مثل خاری که به بدن انسان، به لباس انسان می چسبید این هم لباس. البته در این جا مثلاً کفن را به آن حالت دارد، شُکَّت بالسهم اکوانه، اکوان حضرت به اصطلاح.

لذا شک را خوب دقت بکنید، شک غالباً یک چیز آنی است، شما رد می شوید به پایتان می چسبید می کنید می اندازید دور لذا در لغت عرب این که ایشان می گوید شک شامل ظن هم می شود همین طور است. در لغت عرب گاهی یک ادراکاتی در ذهنتان می آید اما مثل همین خاری است که به پایتان چسبیده یا به لباستان. خیلی ریشه درستی ندارد و کَنده هم می شود و اصولاً شما آن را می کنید می اندازید. خوب دقت بکنید، این آمده از این تعبیر به شک کرده، آن شک مخصوص بود خاری بود که به لباس شما، به پای شما می چسبید، می کنید و دور می انداختید. این می گوید در ادراکات شما هم همین طور است گاهی یک چیز هایی در ذهن می آید مثل همان خار، بعد هم می کنید و دور می اندازید، بهش اعتماد نکنید پس کلمه شک هم که در اصطلاح آمده این هم ریشه این کلمه لذا ممکن است کلمه شک، می خواستم توضیح عبارت مرحوم نائینی، خلاف الیقین لآنه من احد معانیه نه این که معناست، این از باب تطبیق مفهوم بر یعنی از باب صدق مفهوم بر مصداق، یعنی اشتباه مصداق و مفهوم به قول آقایان. این از آن باب است یعنی این ها آمدند گفتند چطور شما راه می روید یک چیز هایی به پایتان می چسبید، به لباستان می چسبید، در زندگی هم در عالم ادراک علم این طوری است. یک چیز هایی در ذهنتان خلجان می کند، می آید. مثلاً دیروز رفتید لباس خریدید بهتان می گویند آقا این دزدی بوده. از این تعبیر به شک می کنند. اگر مبنا نداشت و شک طبیعتش هم این است که انسان می کُند و دور می اندازد. این که در روایات ما تاکید زیاد شده روی یقین مال این است که شما در زندگیتان هر وقت شک در ذهنتان پیدا شد یکی از کار های مهم

این است که شک ها را دور بریزید. این شک اگر آمد خودش یک مرض هم هست، یک مرض روحانی ایجاد می کند. شک پس مراد این است که هر چیزی که مبنا ندارد، زیر بنا ندارد، همین جور در ذهن انسان می آید و می چسبد. حالا خار باشد، حالا خار که مصداق بارزش است که شما آن را می کنید دور می اندازید، حالا تیر باشد، خار باشد، از چوب باشد یا هر چه که باشد مثلاً این کاغذ های چسب دار هست که روی زمین افتاده، آدم رد می شود یکی از این کاغذ ها به پایش می چسبد، آن را می کنید و دور می اندازید. اصطلاح شک را در لغت عربی این جا بکار می برند پس این که شک شامل ظن بشود که ایشان فرمودند درست است

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين